

فيلسوف و فقرايش

ژاک رانسیر

ترجمه

آرام قریب

www.ketab.ir

عنوان و نام پدیدآور	فیلسوف و فقرايش / ژاک رانسیر؛ ترجمه آرام قریب.
سرشناسه	رانسیر، ژاک، ۱۹۴۰-م. Rancière, Jacques
مشخصات نشر: تهران	تهران: شیرازه کتاب ما، ۱۴۰۲
مشخصات ظاهری	۳۶۳ص: نمودار، نقشه؛ ۱۴/۵ * ۲۱/۵ س. م.
فروست	مجموعه فلسفه و اقتصاد سیاسی ۱۲.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۸۵۱۴-۸۱-۷
وضعیت فهرست نویسی	فیبیا
یادداشت	عنوان اصلی: 1983, c Le Philosophe et ses Pauvres
موضوع	کمونیزم و فلسفه Communism and Philosophy
موضوع	افلاطون گرایان Platonists
موضوع	مارکسیم- فلسفه Philosophy, Marxist
شناسه افزوده	قریب، آرام ۱۳۳۸- مترجم
رده بندی کنگره	۱۳۹۷ الف۹/۲، HX۵۳۳/۲
رده بندی دیویی	۳۳۵/۴۲
شماره کتابشناسی	۵۵۳۰۳۶۲



فیلسوف و فقرايش

نویسنده: ژاک رانسیر

مترجم: آرام قریب

انتشارات شیرازه کتاب ما

تیراژ: ۳۳۰ نسخه

چاپ سوم: اسفند ۱۴۰۲

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران، صندوق پستی: ۱۱۱-۱۳۱۴۵

تلفن: ۸۸۹۵۲۲۹۷ فکس: ۸۸۹۵۱۶۹۱

همراه: ۰۹۳۶-۹۵۰۰۱۸۲

سایت: www.shirazehketab.com

فهرست مطالب

۷	یادداشت دبیر مجموعه
۱۵	پیشگفتار
۳۱	فصل اول: دروغ افلاطون
۷۵	فصل دوم: نظام گفتار
۱۱۵	فصل سوم: کار مارکس
۱۳۷	فصل چهارم: تولید پرولتر
۱۶۷	فصل پنجم: انقلاب ربوده شده
۱۹۱	فصل ششم: خطر هنر
۲۲۳	فصل هفتم: فیلسوف و جامعه شناس
۲۳۷	فصل هشتم: دیوار فیلسوف
۲۸۳	فصل نهم: جامعه شناس پادشاه
۳۳۱	فصل دهم: برای آنها که طالب بشرند

یادداشت دبیر مجموعه

اولین پرسش فلسفی پرسشی سیاسی است ناظر بر آنکه چه کسی می‌تواند به فلسفه مشغول شود؟ پاسخ افلاطون - بنیانگذار اندیشه‌ای که تا به امروز نیز راهنما و چشم‌انداز نظام‌های سیاسی بسته، اندک‌سالار و اقتدارگرا را تشکیل می‌دهد - به این پرسش به نظر روشن می‌رسد. افلاطون بر این نظر است که برای پاسخ به این پرسش، باید مفروضی اولیه یا «دروغی بزرگ» را پذیرفت که بر مبنای آن، الوهیت، روحی از طلا در کالبدِ فلاسفه دمیده و در ابدان پیشه‌وران، روحی از جنس آهن. با این تقسیم‌بندی، افلاطون همزمان به دو هدف می‌رسید: یکی آنکه فلسفه را از مداخلات و کنجکاوای‌های ویرانگر پیشه‌وران نجات می‌داد و دوم، نظم و ثباتی را برای جمهور مردم و دولت‌شهرهای یونانی به ارمغان می‌آورد، به آن شرط که پیشه‌ور به پیشه‌اش بپردازد و در کشف و درکِ نظمِ جهان دخالت نکند. این، همان اندیشه و نظمی بود که پیشه‌وران در قرن نوزدهم میلادی، آن را به چالش کشیدند و فلاسفه نیز به میدان آمدند تا این تغییر ماهوی را به جهانیان اعلان کنند: زمین‌پس تولیدکننده، سالار خواهد بود و فیلسوف و فلسفه‌اش پیرو و به

معنایی برده‌ او. از این رو گفته شد که از این پس، فیلسوف یا جایگزین‌های به‌حق او یعنی ادیب و جامعه‌شناس کاری بهتر از آن ندارند که نقاب از تمامی چهره‌هایی بردارند که موانعی در برابر این سالاری جدید هستند.

با اینهمه، پیگیری آثار این پیام‌آورانِ رهایی‌کار و کارگر که در این کتاب رانسیر آن را از طریق بررسی انتقادی آراء مارکس، سارتر و بوردیوی پی گرفته است، حکایت از آن دارد که در این مکاتب شهره به رهایی‌بخشی، همچنان می‌توان رد پای آن تقسیم‌کار افلاطونی و طردها و سلطه‌های حاصل از آن را بازیافت. از جمله در مارکس و پرولتاریایی که برآمدنش همواره موکول به آینده‌ای نامعلوم است و منوط به آنکه فیلسوف کتاب رهایی‌بخش‌اش را به پایان برساند و علم این رهایی را در اختیار قرار دهد. بدین ترتیب، با یک تردستی تاریخی - فلسفی جهانی که قرار بود اینک توسط عالم روی پاهایش قرار داده شود، به لطف خود او بار دیگر سر و ته شد و نظریه بر عمل فرادستی و اولویت یافت. تلاش سارتر برای حل این تناقض، به چیزی بهتر از آن نینجامید که کارگر در جایگاه نگهبان غایب جهان فیلسوف نشانده شود، و فیلسوف، مأمنی بهتر از حزب آن کارگران برای عقلانیت خویش نیابد. عقلانیتی که کار اصلی‌اش، شناسایی کارگر خوب از کارگر بد، پرولتاریای اصیل از پرولتاریای تقلبی - یعنی همان خرده‌بورژوا - ندارد. و دست آخر به بوردیوی جامعه‌شناس می‌رسیم که نقد رادیکال‌اش در زمینه تمایزات فرهنگی و توهمات فلسفی، به چیزی بهتر از منکوب کردن و سرکوب کردن افراد تحت سلطه به دلیل پذیرش ذائقه‌ها و افکاری که سلطه‌گران بر آنها تحمیل می‌کنند، نینجامید.

با قرار دادن امر تولید در مرکز تمدن، قرن نوزدهم میلادی، مرگ فیلسوف - پادشاه را اعلان کرد و پرسش رهایی تولیدکننده را در مرکز تفکر قرار داد. با اینهمه به نظر می‌رسد که متخصصان اندیشه، با حفظ مقام بیننده

«آگاه و تیزبین» جهان پیرامون برای خود و تأکید بر «کوری» دیگران، با یادآوری علمی که فقط آنان بدان دسترسی دارند و دیگران را فرصت و امکان دسترسی بدان نیست، همچنان در جایگاه فیلسوفانی قرار دادند که خیر مردمی را می‌خواهند که مانند پیشه‌ور مورد نظر افلاطون، همان به که در جای خود بماند و در این کار سترگ دخالتی نکند.

کتاب حاضر ماجرایی این تردستی‌های مکرر است. تردستی‌هایی که عاقبت، فیلسوف را در جایگاه اولیه و بلامنازعش تثبیت می‌کند. جایگاهی که مهم‌ترین ابزار تثبیت‌اش، وجود فقرایی است که نسبت به سازوکارهایی که آنها را در شرایط محکوم و جایگاه فرودست قرار داده و نگاه می‌دارند آگاه نیستند. فقرایی که بدین ترتیب، همچنان و شاید بیش از هر زمانی به دلیل گسترش این سازوکارها به تقریباً تمامی شمول زندگی، از مصرف گرفته تا آموزش و پرورش، از اقتصاد گرفته تا فرهنگ، به عالمانی نیاز دارند تا این سازوکارهای تولید فرودست را بر آنها آشکار سازند. عالمانی که بدین ترتیب خود، به سان افلاطون، به یکی از همان سازوکارهای تقسیم جهان به فرادست و فرودست تبدیل می‌شوند.

مراد ثقفی